

نسل جدید بسیار روادارتر، دگرپذیرتر، واقع‌گراتر و متنوع‌تر از تصویری هستند که از آنان ساخته شده

«دهه هشتادی‌ها» در گفت‌وگو با علی‌اصغر
سیدآبادی پژوهشگر ادبیات کودک و
نوجوان ایران

ظهور نوجوانی جدید

محسن آزموده

نسل زد، «دهه هشتادی‌ها»، نسل بی‌آرمان، نسل کتاب‌نخوان، نسل «فجازی»، نسل غیرسیاسی، نسل خشن، نسل بی‌تفاوت، نسل پیشرو و بسیار باهوش، نسل گیم و بازی‌های اینترنتی، نسل شلوغ کار و پرهیاهو و ... اینها تنها بخشی از انگ‌ها و برچسب‌هایی است که به ویژه این روزها و در واکنش به اعتراضات اخیر، به متولدین دهه هشتاد خورشیدی زده می‌شود. بسیاری از بزرگسالان که ارتباطی با این نوجوانان و جوانان نداشتند یا حضور گهگاهی آنها در فضای مجازی مثل ماجرای مرگ مرتضی پاشایی یا اجتماع پاساژ کوروش یا پارک شیراز را جدی نمی‌گرفتند، از حضور يك باره و پررنگ آنها در رویدادهای اخیر شگفت‌زده شده‌اند و هر يك می‌کوشند با انگ‌ها و برچسب‌های مذکور به خیال خودشان آنها را به دسته‌بندی و کنششان را فهم‌پذیر سازند. بسیاری هم در پی اهداف و آمال‌های سیاسی و اجتماعی خود، می‌کوشند پیگیری مطالبات و دیدگاه‌های خود را به این جوانان و نوجوانان این نسل نسبت دهند. بعضی بسیار خوشبین و خوشحالند و برخی ناامید و افسرده. اما به راستی دهه هشتادی‌ها چه کسانی هستند؟ چه ویژگی‌های رفتاری و گفتاری دارند؟ چرا چنین هستند؟ تفاوت‌شان با نسل‌های پیشین خود به ویژه دهه شصتی‌ها چیست، به ویژه که این روزها تقابل این دو بسیار پررنگ

شده؟ آیا انتظارات نسل‌های پیشین از آنها درست است؟ نگاه واقع‌بینانه به این نسل چیست و برای مواجهه سالم و مثبت و ایجابی، میان نسل‌ها و گروه‌های مختلف اجتماعی چه باید کرد؟ علی‌اصغر سیدآبادی نویسنده و پژوهشگر شناخته‌شده حوزه کودک و نوجوان، یک دهه پنجاهی است که سال‌هاست دغدغه کودک و نوجوان دارد و از نزدیک با ایشان در ارتباط است. او اخیراً در فضای مجازی، مطالب جالب توجه و راهگشا و آگاهی‌بخشی درباره دهه هشتادی‌ها منتشر کرده و بسیاری از کلیشه‌های رایج درباره آنها را مورد انتقاد قرار داده است. به این مناسبت و برای فهم بهتر آنچه در جامعه در جریان است، سراغ او رفتیم و از او خواهش کردیم تا دیدگاه‌هایش را برای مخاطبان «اعتماد» بیان کند.



به عنوان پرسش نخست بفرمایید آشنایی شما با دهه هشتادی‌ها از کجاست و چطور و از کجا آنها را میشناسید؟

من از يك طرف نویسنده کودکان و نوجوانانم و دهه هشتادی‌ها مخاطبان آثارم هستند. البته معنایش این نیست که آثار مرا می‌خوانند! معنایش این است که من برای‌شان می‌نویسم. طبیعی است که نوشتن برای‌شان به شناخت‌شان نیاز دارد. از طرفی شناخت مخاطب و بحث نظری درباره شناخت مخاطب یکی از دغدغه‌هایم بوده و مقالات و کتاب نظری در این زمینه نوشته‌ام. البته کتاب، بیشتر درباره چستی مخاطب‌شناسی و نظریه‌های مرتبط با آن است نه توصیفی از مخاطب کودک و نوجوان. از یکی دو سال پیش هم به‌طور مشخص درباره نوجوانان مطالعه می‌کنم و مقاله‌هایی نوشته‌ام و در حال نوشتن کتابی درباره نوجوانان بودم که جنبش اخیر در خیابان رخ داد و در اوایل بخش

بزرگی از حاضران در خیابان دهه هشتادیها بودند. البته دهه هشتادیها اعم از نوجوانان هستند، اما داده‌هایی داریم که دهه هشتادی‌های بزرگ‌تر را هم می‌توان با آنها توصیف کرد.

دهه هشتادی‌ها چه کسانی هستند؟

به نظرم باید اول به این سوال جواب بدهیم که چرا دهه هشتادی‌ها به شکل متمایزی بازنمایی میشوند؟ شما میدانید که وقتی از نسل صحبت می‌کنیم بازه زمانی طولانی‌تری را باید در نظر بگیریم، اما چرا متولدان یک دهه را به شکلی متمایز بازنمایی می‌کنیم؟ دلیلش این است که می‌توانیم متولدان دهه هشتاد را با مشخصه‌هایی توصیف کنیم که آنان را از بقیه متمایز کند. در روزهای اخیر در توصیفی که از دهه هشتادی‌ها ارائه می‌دهند، نوعی یکسان‌سازی دیده می‌شود. آنچه به عنوان دهه هشتادی‌ها بازنمایی می‌شود، نفي تنوع در میان آنان است. دهه هشتادی‌ها الزاما شبیه هم نیستند، نه از نظر فکری و نه از نظر سبک زندگی و نه از نظر خواستها و نه از نظر کنش. با این حال احتمالا نخ‌هایی آنها را هم پیوند می‌دهد و ویژگی‌ها و رفتارهای مشابهی را بین آنان می‌توان یافت. مثلا این روزها زیاد می‌بینم که برای توصیف دهه هشتادی‌های ایران از مفهوم نسل زد استفاده می‌کنند و همان مشخصات را بر اساس پژوهش‌های اغلب امریکایی به عنوان ویژگی‌هایشان ذکر می‌کنند. به نظرم ضمن اینکه در برخی موارد می‌تواند تصویری به ما بدهد اما یک‌جورهایی گمراه‌کننده است. وضعیتی که دهه هشتادی‌ها از آن برآمده‌اند، صرفا فناوارانه یا متاثر از فناوری‌های ارتباطی نیست و صرفا با نسل آپ بودن نمی‌شود آن را توضیح داد. به نظرم تامل در جنبش جاری اتفاقا به خوبی این موضوع را توضیح می‌دهد. برای توصیف دهه هشتادی‌ها آنچه اهمیت دارد شرایطی است که این نسل از آن سربرآورده است. من یکسال پیش در سمیناری مقاله‌ای ارائه کردم و گفتم ما شاهد ظهور نوجوانی جدیدی هستیم. این نوجوانی جدید الزاما همان چیزهایی نیست که در برخی از تلویزیون‌ها و شبکه‌های اجتماعی به‌طور اغراق‌آمیزی بازنمایی می‌شود و به به و چه‌چه‌ها نثارشان می‌شود. بسیاری از آن بازنمایی‌ها به نظرم دقیق نیست.

این نوجوانی جدید چه ویژگی‌هایی دارد؟ مهم‌ترین ویژگی‌ها و

شاخصه‌های رفتاری و اجتماعی آنها در تمایز با نسل‌های پیشین چیست؟

اجازه بدهید به این صورت توضیح بدهم که دهه هشتادی‌ها فقط نوجوان نیستند. بچه‌هایی‌اند که بین ۱۰ تا ۲۰ و ۲۱ سال سن دارند، اما من بازه را کمی بازتر در نظر می‌گیرم و تا ۲۴-۲۵ سال را هم جزو آن می‌دانم یا بخش‌هایی از بچه‌های بالاتر از ۲۰ سال را. حالا توضیح خواهم داد چرا. به نظرم برای توصیف این نسل باید اول از شرایطی

صحبت کنیم که این نسل از آن برآمده‌اند.

چه شرایطی؟ چه ویژگی‌هایی دارد و چرا مهم است صحبت کردن از شرایط؟

بدون توصیف این شرایط توصیف‌مان از این نسل دقیق نخواهد بود. این نسل در ایران فقط حاصل انقلاب فناورانه نیست. شاید نسل زد را در امریکای شمالی و اروپا و کانادا و برخی دیگر از کشورها صرفاً با تحولات دیجیتال بتوانیم تعریف کنیم، اما دهه هشتادهای ایران را صرفاً با تحولات دیجیتال نمی‌توان توضیح داد. تغییرات جامعه ایران در چند دهه اخیر بسیار عمیق بوده و این نسل از دل این تغییرات بیرون آمده است. این تغییرات هم در حوزه سیاست، هم در حوزه مسائل اجتماعی و هم در نگاه به خانواده رخ داده است. همین حجاب را اگر شما در نظر بگیرید، یا نقش زنان - از نظر نگرش مردم- در دو سه دهه اخیر بسیار تغییر کرده است. در پیمایش‌های مربوط به نسل زد در امریکا این موضوع اهمیتی ندارد، چون جامعه چنین تحول بزرگی را از سر نگذرانده و تحولات بیشتر فناورانه و تاثیرات اجتماعی برآمده از آن است، اما اینجا تحولات اجتماعی بسیار عمیقی رخ داده است که خودش متغیر مهمی در شکل‌گیری این نسل است. همیشه بین نوجوان و خانواده تنش‌هایی وجود دارد، اما خانواده ایرانی به تدریج نسبت به نوجوانان مهربان‌تر و پذیراتر شده. خانواده ایرانی از يك خانواده مردسالار به خانواده مدنی و دموکراتیک تبدیل شده، در حالی که قوانین و ساختارهای سیاسی و اجرایی کماکان مردسالارانه است. در خانواده و جامعه مدنی‌تر- نوجوانان صدای‌شان شنیده می‌شود، اما در ساختار سیاسی نه. ساختار سیاسی از جامعه و خانواده عقب افتاده است و بخشی از تنش‌ها حاصل همین عقب افتادن است. در گذشته جامعه و خانواده و ساختار سیاسی در يك جبهه بودند و نوجوان در جبهه دیگری، الان خانواده و جامعه در برابر ساختار سیاسی از نوجوان حمایت می‌کند. قبلاً اگر مدیر مدرسه‌ای والدین دانش‌آموز نوجوانی را احضار می‌کردند و تذکری می‌دادند، والدین اغلب طرف مدرسه بودند، الان طرف دانش‌آموزند. این از منظر نظام تصمیم‌گیری در خانواده و همچنین حقوق کودک تحولی بنیادین است.

آیا در این زمینه آمار و ارقامی هم وجود دارد؟

اواخر سال ۱۳۹۹ پیمایشی درباره کودکان و نوجوانان و اینترنت منتشر شد که یونیسف و پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات انجامش داده بودند و بخشی از يك پروژه جهانی است. این پیمایش مستقیماً ارتباطی به مسائل اجتماعی ندارد، اما برخی از پرسش‌هایش تحول در خانواده ایرانی را نشان می‌دهد. سوالی درباره اینکه در خانواده چقدر به حرف نوجوانان گوش می‌دهند، هست. ۱۰ درصد می‌گویند در خانه

به حرف من گوش نمی‌کنند. ۲۶ درصد می‌گویند کم گوش می‌کنند، ولی ۳۶ درصد می‌گویند زیاد و ۲۶/۷ درصد می‌گویند خیلی زیاد به حرف من گوش می‌کنند. یعنی اگر این دوتا، زیاد و خیلی زیاد را با هم جمع کنیم یک چیزی حدود ۶۴/۷ درصد نوجوانان ایرانی معتقدند که در خانه زیاد و خیلی زیاد در خانه به حرفشان گوش می‌کنند. سوال بعدی که خیلی سوال مهم‌تری است درباره احساس آرامش در خانه است. نوجوانان در خانه احساس آرامش دارند یا نه؟ ۴/۶ درصد می‌گویند ما در خانه هیچ آرامشی نداریم. ۱۰/۱ می‌گویند که خیلی کم احساس آرامش داریم. ۲۸/۴ درصد می‌گویند که زیاد احساس آرامش در خانه داریم. ۵۷ درصد می‌گویند خیلی زیاد در خانه احساس آرامش داریم. من ساختار سیاسی را کنار می‌گذارم، اما در این سالها مدام به هر بهانه‌ای به ویژه حوادث تکیني مثل قتل‌های خانوادگی مدام خانواده ایرانی و فرهنگ ایرانی و جامعه ایران زیر ضرب بوده و تصویری عقب‌مانده از آن بازنمایی می‌شد.

اهمیت داشتن تصویری دقیق از خانواده در چیست؟

به نظرم بخش مهمی از دلایل حضور دهه هشتادی‌ها در این جنبش دقیقا از این‌جا ناشی می‌شود. صدایشان در خانواده و تا حدودی جامعه مدنی شنیده می‌شود، اما در ساختار سیاسی شنیده نمی‌شود، در حالی که شنیده شدن صدایشان را حقشان میدانند. نوجوان تا حدودی حقش را از خانواده و جامعه گرفته است و حالا می‌خواهد از ساختار سیاسی هم بگیرد. از طرف دیگر این نسل جدید نسل موبایلی است. در همین پیمایشی که منتشر شده، اکثریت بالایی از نوجوانان به موبایل نه تبلت دسترسی دارند. بیش از هفتاد درصد اصلا تبلت نداشتند و ندارند، هفتاد درصد نوجوانان ایران، کامپیوتر رو می‌زی ندارند، اما اکثریت نوجوانان ایران دسترسی به موبایل دارند. نزدیک به ۶۹ درصد از نوجوانان تلفن شخصی دارند، تلفن شخصی که امکان دسترسی به اینترنت را فراهم می‌کند، اما ۷۴ درصد از آنها از اینترنت تلفن همراه استفاده می‌کنند. یعنی حتی اگر تلفن شخصی ندارند با وسایل پدر، مادر، برادر، خواهر استفاده می‌کنند. اینجا یک نوع نابرابری وجود دارد، یعنی ۲۵، ۲۶ درصدی یا دسترسی ندارند یا دسترسی‌شان خیلی کم است و این نابرابری شکاف دانش درست می‌کند. شکاف نگرشی درست می‌کند. نکته جالب‌تر در این پیمایش این است که استفاده دخترها از اینترنت بیشتر از پسرهاست و استفاده نوجوانان بیشتر از گروه سنی‌های دیگر است.

با این توصیفات که درباره شرایط زندگی دهه هشتادی‌ها فرمودید، حالا بگویید دهه هشتادی‌ها چه ویژگی‌هایی دارند؟
متأسفانه مطالعات کمی و کیفی ما درباره این نسل بسیار کم است. ما

در ایران پیمایش‌های ملی زیاد داشتیم، اما جامعه آماری این پیمایش‌ها اغلب بالای ۱۵ یا گاهی بالای ۱۸ است، اما با این حال داده‌هایی که داریم از اواخر دهه ۹۰ است، تحقیقات آن دوره است بنابراین نوجوانان آن دوره الان حوالی ۲۰ سال سن دارند یا بزرگ‌ترند حتی. این شرایط اجتماعی و تحولات فناوارانه باعث شده که این بچه‌ها ویژگی‌هایی پیدا کنند، اما باز هم باید توجه کنیم که دسترسی‌ها به ابزار متفاوت است و در دسترسی نابرابری وجود دارد. از طرف دیگر شرایط‌های اجتماعی مختلف به واکنش‌های متفاوتی در برابر یک پدیده منجر می‌شود و این نسل هم بسیار متنوعند و بازنمایی آنان به شکل یک توده هم‌شکل دقیق نیست. مثلاً این نسل به دلیل اینکه بومیان دیجیتال هستند، امکان زیستن در دنیا‌های موازی را دارند. هم‌زمان می‌توانند از چشم ما پنهان باشند در حالی که جلوی روی ما ایستاده‌اند. این ویژگی که هم‌زمان در دنیا‌های موازی می‌توانند سیر کنند، زندگی کنند، برای نسل‌های قبلی شناخته شده نیست. ویژگی بعدی آن تنوع هست. تنوع کمتر دیده می‌شود. تنوع، همین قدر که دنیای بزرگسالان متنوع هست، دنیای آنان هم متنوع هست. نمی‌شود با یک برچسب، مثلاً با یک نوع موسیقی خاص با یک سبک زندگی یا با یک کنش آنان را تعریف کرد. مثلاً اخیراً دیده‌ام که رفتارشان را بر اساس بازی‌های آنلاین تحلیل می‌کنند، اما این جور بازنمایی‌ها هم دقیق نیست و بیشتر تحت‌تأثیر مطالعات امریکایی و اروپایی است، نه شناخت واقعی از بچه‌های خودمان. با این مقدمات به نظرم دهه هشتادی‌های ایران، به‌رغم اینکه از نظر گرایش فکری، سبک زندگی، اعتقاد و باورها و رفتار طیف متنوعی هستند و نمی‌شود آنها را همچون توده هم‌شکل دید، اما در خانواده صاحب‌دا و رای و استقلال نسبی و دارای احترام هستند. هم‌زمان که شهروند ایران هستند، شهروندان جهانی‌اند. هیچ نسل ایرانی پیش‌تر اینقدر ارتباطات جهانی نداشت. نسبت به نسل‌های قبل از خودشان از آرمان‌گرایی ایدئولوژیک فاصله دارند و به همین دلیل گاهی این تصور پیش می‌آید که آنان بی‌خیال یا منفعل یا بی‌مسئولیت هستند، در حالی که چنین نیست و آدم‌های روادارتر و دگرپذیرتری‌اند و نسبت به محیط زیست و مسائل انسانی حساسیت‌های خودشان را دارند.

شما در مطالب‌تان در فضای مجازی، برای معرفی دهه هشتادی‌ها، به تمایز آنها با دهه شصتی‌ها پرداخته‌اید، چرا دهه هفتادی‌ها را جا انداخته‌اید؟

به این دلیل که من نگاه صرفاً جمعیت‌شناسانه و تقویمی نیست که بخواهم متولدان دهه شصت و هفتاد و هشتاد را از هم تفکیک کنم. آن خط تمایزی که نسلی را از نسلی دیگر متفاوت می‌کند، کجاست؟ طبیعی

است که در نگاه جامعه‌شناسانه نمی‌توانیم خط دقیقی ترسیم کنیم. به نظرم متولدان دهه هفتاد از منظری که من نگاه کرده‌ام ویژگی‌های متمایزکننده‌ای نسبت به متولدان قبل و بعد از خود ندارند، انگار که دوره گذار از وضعیتی به وضعیتی باشد. به نظرم بخشی از متولدان دهه هفتاد را جزو دهه شصتی‌ها و بخشی را جزو دهه هشتادی‌ها باید صورت‌بندی کنیم.

با این توصیف تمایزها و نقاط تفاوت دهه شصتی‌ها و دهه هفتادی‌ها در چیست؟

در تعریف من دهه شصتی‌ها و دهه هشتادی‌ها فقط متولدان يك دوره زمانی نیستند، بلکه وضعیتی است که دوره زمانی در آن عامل تعیین‌کننده‌ای نیست یا تنها عامل تعیین‌کننده نیست. همان‌طور که توضیح داده‌ام در دهه ۶۰ ارزش‌های خانواده و حکومت نزدیک به هم بود و در تنش میان نوجوان با این ارزش‌ها تقریباً حکومت و خانواده همدست بود. از سوی دیگر ساختار اداره کشور از اعتماد به نفس بالا و همچنین ارزش‌های رسمی از اعتبار و حقانیت بالایی برخوردار بود. اکثریت مردم تقریباً از این ارزش‌ها طرفداری می‌کردند و ماشین گشت منکرات در خیابان، مربی‌های پرورشی در مدارس و والدین در خانه تقریباً از مجموعه ارزش‌های یکسانی طرفداری و آن را اعمال می‌کردند. از طرف دیگر بچه‌های متولد دهه ۶۰ و کمی قبل‌تر و کمی بعدترش زاده دوران تروما هستند، انقلاب و پیامدهایش، جنگ و پیامدهایش و درگیری‌های دهه ۶۰، تشییع جنازه‌های پیدرپی، بمباران‌ها، ترورها و اعدام‌ها و مجازات‌های خیابانی بخشی از تصویر دهه ۶۰ است. گذشته از این بچه‌ها دست‌رسی‌شان به رسانه‌ها محدود بود، دو یا سه شبکه تلویزیون و رادیو و چند مجله و تعدادی کتاب و فیلم و... . بچه‌های برآمده از این وضعیت احتمالاً به خاطر این خاطره‌های مشترك و رنج‌های مشترك و امیدهای مشترك، ذهنیت مشتركی هم داشتند، اما از دهه ۷۰ اوضاع کم‌کم متفاوت شد. دست‌رسی به ماهواره‌ها و سپس دست‌رسی عمومی به اینترنت و دنیای متنوع پس از آن در کنار گشایش‌های نسبی - کوتاه‌مدت البته - فضا را تغییر داد. خانواده ایرانی هم تغییر کرده است و به جای همدستی با ارزش‌های رسمی، بیشتر حامی و پشتیبان بچه‌هاست. طبیعی است بچه‌هایی که در این دوره به دنیا آمده باشند، به‌طور کلی با نسل قبل متفاوتند. به همین دلیل به نظرم بچه‌های دهه شصت اولاً هنوز رسانه‌شان تلویزیون است، به‌رغم اینکه دست‌رسی به اینترنت دارند. قهرمانان‌شان و چهره‌های محبوب‌شان از صفحات تلویزیون بیرون می‌آیند و معمولاً به دلیل آن ترومایی که گذرانده‌اند و سخت‌گیری‌های دوره کودکی و نوجوانی، وضعیتی خاصی دارند و تقابل و گاهی نفرت‌بخشی از هویت آنان است. به

نظرم به‌رغم اینکه دست‌کم در آغاز اعتراضات، خیابان در دست بچه‌های دهه هشتادی بود، رسانه در دست بچه‌های دهه شصت است و بخشی از بازنمایی خیابان در روزهای اخیر توسط آنان صورت می‌گرفت و برای همین بین واقعیت‌های خیابان و بازنمایی آنان تفاوت بود.

آموزگاری (آقای مصطفی آران‌ی) در مطلبي در فضای مجازی که بسیار بازنشر شد، در شناخت ویژگی‌های دهه هشتادی‌ها، به شاخصه‌هایی مثل بی‌تفاوتی، کم مطالعه کردن، فیلم زیاد دیدن، زبان خارجی دانستن، آشنایی با فضای مجازی، سکولار بودن، نترس بودن و... اشاره کرده بود. ایشان تاکید کرده بود که از میان این ویژگی‌ها مهم‌ترین، بی‌تفاوتی است. آیا با این ارزیابی موافق هستید؟

بله مطلب ایشان را دیده‌ام. مشکل اصلی ما در توصیف این نسل کمبود داده‌های علمی و شواهد تجربی مثل پیمایش‌ها و مطالعات کمی و کیفی و گزارش‌های دقیق است. اغلب ما بر اساس مشاهدات خودمان توصیفی از این نسل داریم که به نظرم ارزشمند است. این توصیف به نسبت توصیف‌هایی که در شبکه‌های اجتماعی و شبکه‌های ماهواره‌ای دیده‌ام به واقعیت نزدیک‌تر است به نظرم، اما باز هم فکر می‌کنم دقیق نیست. بیشتر به بخشی از این نسل اشاره دارد که مثلاً در شهرهای بزرگ مثل تهران زندگی می‌کنند. یادمان نرود که حدود ۲۵ درصد از نوجوانان ایران دسترسی به اینترنت ندارند یا به ندرت دسترسی دارند. در توصیف‌مان از این نسل اینها کجا هستند؟ از طرف دیگر صفت‌هایی مثل نترس بودن و شجاعت به نظرم قابل‌سنجش نیست. چنین تصویری اغلب به خاطر نحوه حضور در خیابان است و امکان نمایش انبوه آن است که هیچ دوره‌ای تا این حد ممکن نبود، وگرنه چگونه می‌توانیم بگوییم که دهه هشتادی‌ها از دهه سی و چهل‌های اواخر دوره پهلوی که کارهای چریکی می‌کردند و دهه چهل و پنجاه‌های دوره جنگ که روی مین می‌رفتند و دهه شصتی‌های جنبش سبز نترس‌ترند؟ نوجوانان و جوانان همیشه از میانسالان و پیران نترس‌ترند. در این شکی نیست، اما این مقایسه به نظرم دقیق نیست، اما می‌توانیم بگوییم این نسل مطالبات متمایزی دارد و آن را با صراحت و بدون لکنت بیان می‌کند. شجاعت‌شان در صدایشان است نه در کنش‌شان در خیابان. جنبش‌های قبلی حول مطالبات عمومی شکل می‌گرفت، اما این جنبش حول مطالبه زنان و دهه هشتادی‌ها شکل گرفته است. برای اولین بار شاید ما در سطحی فراگیر مطالبات متمایز نسلی را می‌بینیم. کم‌مطالعه بودن این نسل هم به نظرم دقیق نیست. اگر انتشار کتاب‌های حمایتی با تیراژ انبوه در دهه ۶۰ را کنار بگذاریم، در هیچ دوره‌ای به اندازه این یک دهه اخیر کتاب کودک و نوجوان در ایران رونق نداشته است، هم از نظر تنوع و هم از نظر تعداد. آمارهای انتشار کتاب چیز دیگری می‌گویند.

کودکان و نوجوانان يك دهه پیش حالا همان دهه هشتادیها هستند. به نظرم این نسل نسبت به نسل قبل از خود کتابخوان تر هم باشند، اما ممکن است صورتهای کتابخوانیشان و نوع کتابهایی که میخوانند متفاوت باشد. مثلا کتابهای رمان و رمانهای فانتزی را بیشتر بخوانند. درباره سکولار شدن، ضمن اینکه استنباط من هم به ایشان نزدیک است، اما فکر میکنم داوری در این زمینه نیازمند دقت و مطالعه دقیقتری باشد. بین بی‌دینی، تغییر در سبک دین‌داری و ... تفاوت‌هایی است که این واژه نمیتواند آن را توضیح بدهد. یکی از تحولات اجتماعی در ایران تغییر در سبک دین‌داری است. درباره دسترسی‌شان به فضای مجازی و آشنایی بیشترشان با زبان خارجی و دسترسی‌شان به فیلم‌ها و موسیقی‌های جهانی و اضافه بر آن بازی‌های آنلاین و ... کاملا درست است.

شما در مطالبتان به تحول خانواده ایرانی و تاثیر آن در شکل‌گیری این نسل اشاره و از مفهوم «مطالبه‌گری در خانواده» اشاره کردید. این تحول در چه سمتی بوده و چگونه در تعیین ویژگی‌های شخصیتی این نسل تاثیرگذار بوده است؟

خانواده پدرسالار ایرانی در دهه‌های اخیر مدنی‌تر و دموکراتیک‌تر شده. صدای بچه‌ها در خانواده شنیده و تصمیم‌ها باهم گرفته میشود. قبلا سبک زندگی خانواده را پدر تعیین میکرد و انحراف از آن با تنش همراه بود و میتوانست انسجام خانواده را به هم بریزد، اما الان بدون اینکه تنش شدیدی رخ بدهد، ضمن حفظ انسجام خانواده سبک زندگی‌های متفاوت درون آن پذیرفته شده است. این تحول به تدریج و اندک‌اندک رخ داده است، اما بسیار مهم است. جنبش اخیر ضمن اینکه نمایش خیابانی این تحول بود، به نظرم به آن سرعت داد و آن را گسترش داد و عمیق‌تر کرد. این اتفاق در خانواده‌های مذهبی هم رخ داده است و بخش بزرگی از خانواده‌های ایرانی ضمن اینکه خودشان محجبه هستند، اما با حجاب اجباری مخالفند. این تحول از این جهت مهم است که برخلاف برخی از کمپین‌ها بدون ایجاد مقاومت و قطبیسازی و به شکلی آرام و کم‌هزینه رخ داده است و نوجوانان و دهه هشتادی‌ها کنشگران اصلی آن هستند. خانواده ایرانی در دهه‌های اخیر از خانواده‌های کنترل‌گر- پشیمان به خانواده‌های پشیمان- راهنما برای بچه‌هایشان تبدیل شده‌اند و در هر حال در برابر نهادهای دیگر مثل مدرسه و حکومت پشیمان بچه‌هایشان هستند، حتی اگر با آنان اختلاف ارزشی داشته باشند. حمایت خانواده دموکراتیک‌تر شده ایرانی از نوجوانان باعث استقلال و صاحب صدا شدن بچه‌ها شده و خب این کم‌کم به مدرسه و جامعه راه یافته است، اما قوانین و ساختار سیاسی کماکان بچه‌ها را غیر مستقل و بی‌صدا تعریف میکند یا براساس این تعریف

برایشان برنامه‌ریزی می‌کند.

دو تا از کلیشه‌های رایج، غیرسیاسی بودن و کم‌مطالعه بودن این نسل است، ویژگی‌هایی که شما در مطالبتان با آنها مخالفت کرده بودید. لطفا ارزیابیتان را در این باره بفرمایید.

درباره غیرسیاسی بودن باید اول ببینیم مرادمان از سیاست چیست. اگر مراد از سیاست، سیاست آمیخته به ایدئولوژی و سیاست رسمی و تاکنون موجود باشد، بله می‌توانیم بگوییم این نسل سیاسی نیست و می‌توانیم همین جنبش را نیز نوعی واکنش به سیاست تاکنون موجود حکومت و مخالفانش بدانیم. در میان شعارها به ندرت می‌توان رد پای چهره‌های سیاسی و رسانه‌ای را دید. انگار این نسل به یک باره از همه بازیگران میدان سیاست عبور کرده است. شعارهایش علیه ساختار سیاسی موجود است، اما از کنار بقیه بی‌اعتنا رد می‌شود و حتی در حد ذکر نام هم به رسمیت نمی‌شناسد. اگر سیاست را صرفاً محدود به ایدئولوژی‌های متصلب یا واکنش به آنها ندانیم، آن وقت ماجرا فرق دارد. اگر سیاست را واکنش به محیط اطراف و جامعه معنا کنیم، می‌بینیم که این نسل خیلی هم سیاسی است و تلقی‌اش از سیاست هم محدود به صندلی‌های قدرت نیست. برخلاف بازنمایی رسانه‌ای دست‌کم دهه هشتاد‌های در خیابان، در سیاست متکثرتر و روادارتر و دموکرات‌تر و حتی خشونت‌پرهیزتر از نسل‌های قبلی هستند. نسبت به مسائل اجتماعی و اقتصادی و نابرابری و محیط زیست و مهم‌تر از همه به تنوع در سبک‌های زندگی و رفع موانع آن حساسیت دارند. اغلب این برچسب‌ها یا ویژگی‌ها استنباط‌های فردی است. در سوال قبلی درباره برخی از این توصیفات صحبت کردیم و از جمله درباره کتاب نخوان بودن این نسل. به نظرم اتفاقاً ما در این باره داده و شواهد داریم و با داده و شواهد می‌شود ثابت کرد که این کلیشه نادرست است، اما از کجا پیدا شده است این کلیشه؟ به نظرم یک جور گرایش روشنفکرستیزی در بین برخی از اپوزیسیون شکل گرفته است و تصور می‌کند که یکی از عوامل سقوط حکومت پهلوی را روشنفکران و اصطلاحاً کتاب‌خوان‌ها می‌دانند. اگر دقت کرده باشید در چند سال اخیر اغلب چهره‌های روشنفکری ایران پس از مرگ نواخته شده‌اند. در این بستر کتاب‌نخواندن تقدیس می‌شود. در میانه چنین فضایی ناگهان اتفاقی رخ می‌دهد که بخش مهمی از بازیگرانش دهه هشتاد‌ها هستند و خیلی زود این برچسب به عنوان یکی از ویژگی‌های این نسل بازتولید می‌شود. در واقع این کتاب‌نخواندن که به این نسل بسته‌اند، نوعی تمجید از آنان است، با این حال اشتباه است. درباره کتاب‌خوانی خوشبختانه داده‌های کمی وجود دارد و این کلیشه را نقض می‌کند. براساس داده‌های موج سوم پیمایش ملی مصرف کالاهای فرهنگی ۱۵ تا ۲۵ ساله‌ها از ۲۶ تا ۴۰ ساله‌ها و ۴۱ تا ۶۴

ساله‌ها با فاصله بیشتر کتاب می‌خوانند و فقط اندکی کمتر از بالاتر از ۶۴ ساله‌ها کتاب می‌خوانند. تازه به نظرم زیر ۱۵ ساله‌ها میزان کتابخوانی‌شان بسیار بیشتر است. اگر انتشار کتاب‌های حمایتی با تیراژ انبوه در دهه ۶۰ را کنار بگذاریم، در هیچ دوره‌ای به اندازه این دوره کتاب کودک و نوجوان در ایران رونق نداشته است، هم از نظر تنوع و هم از نظر تعداد. آمارهای انتشار کتاب چیز دیگری می‌گویند. به نظرم این نسل نسبت به نسل قبل از خود کتابخوان‌تر هستند، اما هم صورتهای کتابخوانی‌شان و هم نوع کتاب‌هایی که می‌خوانند متفاوت است. در مجموع بیشتر مردم رمان و داستان می‌خوانند. 16.1 درصد کتاب‌های خوانده‌شده رمان و داستان است، اما در گروه سنی ۱۵ تا ۲۵ سال 41.7 درصد رمان و داستان است و هرچه گروه سنی بالاتر می‌رود میزان خواندن رمان و داستان پایین می‌آید و برعکس کتاب‌های دینی است که هرچه گروه سنی بالاتر می‌رود، میزان خواندن کتاب‌های دینی هم بالاتر می‌رود. به نظرم یکی از تحولات در این گروه سنی افزایش کتابخوانی بین دختران است. اگرچه عموماً با فاصله بسیار کمی مردان کتابخوان‌ترند، اما در گروه‌های سنی پایین‌تر برعکس است و دختران بیشتر کتاب می‌خوانند. نکته جالب‌تر اینجاست که در مجموع زنان بیشتر از مردان رمان و داستان می‌خوانند، بیش از دو برابر مردان رمان و داستان می‌خوانند. ۴۷.۱ درصد زنان و ۲۳ درصد مردان رمان و داستان می‌خوانند. با توجه به زنانه بودن جنبش اخیر به نظرم این موضوع مهم می‌شود. ما از سال‌ها پیش نشانه‌هایی هم داریم که کتاب‌هایی که شخصیت اصلی‌شان زنان کنشگر هستند، درباره زندگی زنان پیشرو در علم و اجتماع و موضوعات زنانه در بازار کتاب‌های کودک و نوجوان با استقبال روبه‌رو شده‌اند.

شما از تعابیر «خشونت نمایشی» و «خشونت بدون نفرت» برای برخی رفتارهای این نوجوانان و جوانان استفاده کردید و يك جا حتي تفسیری متفاوت از خشونت‌های کلامی و تعابیر نامتعارفی که میان آنها زیاد رایج است، ارائه کردید. اگر ممکن است درباره دو تعبیر مهم خشونت نمایشی و خشونت بدون نفرت، توضیح دهید و بفرمایید آن تعابیر کلامی که در ادبیات نسل‌های گذشته معمولاً ناسزا و سخنان زشت تلقی می‌شد، در میان این نسل، به فرض کاربرد زیاد، چه معنایی دارد.

اول اینکه بحث‌های من درباره روزهای آغاز اعتراضات بود و خیابان‌های تهران. رفته رفته به ویژه با گسترش اعتراضات به شهرستان‌ها و تغییر ساعات آن از اواخر رو به شب، هم ترکیب سنی و هم ترکیب جنسیتی معترضان متفاوت شد. دوم اینکه من کارم تحلیل اعتراضات نبود، بلکه دهه هشتادی‌ها را دنبال می‌کردم. سوم اینکه

کار بسیار سختی است، هم تفکیک آنان از بقیه در میدان و هم تحلیل ماجرای در حال وقوع. بنابراین هر تحلیل با درصدی از خطا همراه خواهد بود. به نظرم در آغاز چنین شعارهایی بیشتر نوعی بازیگوشی نوجوانانه بود، اما دو اتفاق آن را از شکل اولیه اش خارج کرد، یکی اینکه رفته رفته با افزایش مردان در ترکیب معترضان شعارها و فحشهای ورزشگاهی به میدان آمد که قبلاً تمرین شده بود و دیگر اینکه این شعارها که احتمالاً در حواشی و جمع‌های کوچک داده می‌شد، از طریق رسانه‌ها برجسته‌تر شد و خود این باعث تکرارش شد. ویژگی اخیر به این دلیل مهم است که آنچه قبلاً پنهان می‌شد و زیر فرش جارو می‌شد، در این دوره پژواک داده شد. شما اگر تجربه انقلاب اسلامی را هم نگاه کنید، شعارهای مبتنی بر فحش و ناسزا پیدا می‌کنید، اما در همان جمع محدود می‌ماند و پژواک نمی‌یافت. بنابراین تفاوت در این نیست که فحش داده شده یا نه، تفاوت در پژواک آن است. اتفاق عجیب در این پژواک است که مثلاً شعاری در يك جمع محدود نوجوان در فلان تلویزیون برجسته شود و بعد به شعار رسمی و پشت بلندگویی يك تظاهرات رسمی در يك شهر جهانی تبدیل شود. شورش‌های نوجوانانه در جوامع مختلف رخ می‌دهد و معمولاً نوعی از خشونت در آن دیده می‌شود، اما این خشونت الزاماً زاییده نفرت نیست و به قصد آسیب زدن به دیگران طراحی نمی‌شود. این نوع خشونت مثلاً با خشونتی که آدم‌های حرفه‌ای با برنامه‌ریزی قبلی تدارک می‌بینند فرق دارد. در جو و فضا ممکن است بدون برنامه‌ریزی قبلی شکل بگیرد. با این حال این را هم بیفزایم که این جنبش را در چارچوب تنش نسلی نمی‌بینم، گرچه تمایلات و مطالبات نسلها باهم متفاوت است، اما مدتهاست که به دلیل همان تحولاتی که در خانواده ایرانی رخ داده است، شکاف بین نسلی شکاف اصلی نیست، بلکه شکاف اصلی که رخ داده و تاثیرش را می‌گذارد، شکاف ارزشی است. البته نارضایتی‌های اجتماعی مثل تبعیضها و به ویژه تبعیض جنسیتی و مسائل اقتصادی هم موثرند. با همه این حرفها خشونت چه نمایشی و چه از سر نفرت به نظرم پاشنه‌آشیل يك حرکت است و می‌تواند آن را منحرف زمینگیر کند، چه خشونت کلامی و چه خشونت فیزیکی. اتفاق عجیب این است که خشونت را برخی از رسانه‌ها تقدیس و تشویق می‌کنند.

یکی از ویژگی‌های مهم این نسل چنان که شما اشاره کردید، «بیرون زدن از گفتمان‌های دوگانه‌ساز» است. منظور از این تعبیر چیست؟ آیا به همان معناست که نوجوانان و جوانان این نسل، به گروه‌ها و احزاب سیاسی و اجتماعی شناخته‌شده و معمولاً متقابل، هیچ تمایلی ندارند؟ تجربه سیاسی در ایران همواره قطبی بوده. گفتمان حاکم بر نظام آموزشی و جامعه در دهه ۶۰ گفتمان دوقطبی حق/ باطل است. نسل‌های

پیش چه طرفداران حاکمیت و چه مخالفانش در قالب همین دو قطبی فعالیت کرده‌اند. ذهنیتشان بر اساس این دو قطبی شکل گرفته است و در شعارهای سیاسی مدام همین دو قطبی با تعبیرهای مختلف بازنمایی شده است. بخشی از این موضوع عادت ذهنی است. این نسل به خاطر تحولات بنیادین خانواده و جامعه و دسترسی به منابع مختلف و مشارکت در تجربه‌های فرهنگی جهانی تنوعی را تجربه کرده است که برای نسل‌های پیشین تصورش هم بعید بود. تقریباً اکثریت کنشگران شناخته شده ایرانی که در رسانه‌ها فعال هستند، در چارچوب همان دو قطبی و با همان ادبیات فعالیت می‌کنند. برای برخی خیلی عجیب بود که جنبشی زنانه درباره حجاب راه بیفتد، اما از فعال‌ترین و مشهورترین آدم‌هایی که ادعای راهبری مقابله با حجاب را داشتند و از فعالان فمینیسم رسانه‌ای، اسمی و اصلاً رد پایی نباشد، ولی این اتفاق رخ داد. اگر چند ماه پیش با برخی از تحلیلگران گفت‌وگو می‌کردی خیال می‌کردند، اگر اتفاقی در خیابان رخ بدهد، احتمالاً نام کسانی برده خواهد شد که قبلاً شنیده شده بود، اما نامی از آنان برده نشد. کسانی که فکر می‌کردند، ماجرا فقط برای اصلاح‌طلب و اصولگرا تمام شده است، خیلی زود پی بردند که این ماجرا برای خیلی‌ها تمام شده است، تقریباً برای سیاست‌ورزی کلاسیک ایرانی که در چارچوب همان دوگانه کار می‌کنند. اتفاقاً این بخش از این جنبش در بازنمایی رسانه‌ای غایب است. در بازنمایی رسانه‌ای کماکان این نسل همچون توده‌ای هم‌شکل و ناروادار و خشمگین و متنفر و متوهم درباره قدرت خودش تصویرسازی می‌شود، اما واقعیت جز این است. از قضا این نسل و حتی بخشی از این نسل که خیابان را تجربه کرده‌اند، بسیار روادارتر، دگرپذیرتر، واقع‌گراتر و متنوع‌تر از تصویری هستند که از آنان ساخته شده است. این تامل شاید کامل نباشد و بیشتر متکی بر تصویرهای مرکز تهران باشد، اما به هر حال تصویر بزرگ‌تر هم به نظرم با آن بازنمایی متفاوت است. نکته اصلی در آن تنوع است. این نسل تنوعی را تجربه کرده و زیسته است که ما قبلاً تجربه نکرده بودیم. در احزاب و نهادهای سیاسی اپوزیسیون و ساختار سیاسی هم فعلاً فضا برای چنین تنوعی وجود ندارد و ظرفیت پذیرش آن نیز نیست، اما می‌توان امیدوار بود که کم‌کم این تجربه به رسمیت شناخته و فضا برایش گشوده شود.

یکی از موضوعات مهم در مباحث کلاسیک جامعه‌شناختی، گروه‌های مرجع است، گروه‌های ذی‌نفوذ و تاثیرگذاری که نسل‌های جوان در کنشگری اجتماعی خود به آنها نگاه می‌کنند و از آنها تاثیر می‌پذیرند. برخی می‌گویند امروز سلبریتی‌ها، بلاگرها، ورزشکاران و قهرمانان ورزشی، بازیگران مشهور، مدل‌ها و ... گروه مرجع نسل دهه هشتادی‌ها هستند.

آیا اینطور است و اگر چنین است، ارزیابی شما از آن چیست؟ آیا یک نکته مثبت است یا منفی؟

به نظرم در بحث گروه مرجع هم باید در چارچوب همان تنوع بازنگري کرد. وقتي ارتباطات محدود و منابع دسترسي کم باشد، گروه‌هاي مرجع پايدار، بزرگ و موثر شکل مي‌گيرند، اما تنوع باعث ميشود که بين شهرت و حتي هواداري با گروه مرجع بودن تفکيک ايجاد شود. به نظرم در معنای کلاسيک، ما در جامعه کنونی ايران بين دهه هشتادي‌ها گروه مرجع نداريم. در اين معنا که «هرچه آن خسرو کند شیرين بود» و به حرفش گوش کنند و هرچه گفت بپذيرند، اصلاً گروه مرجعي وجود ندارد. رابطه بين دهه هشتادي‌ها و چهره‌هاي محبوبشان اولاً تک‌چهره‌اي و تک‌ساحتي نيست، ثانياً دو طرفه است، هم تاثير مي‌گذارند و هم تاثير مي‌گيرند. در حوادث اخير برخي گمان مي‌کنند فلان استوري يا فلان پست يا فلان ويديو يا پيام فلان سلبرتي روي دهه هشتادي‌ها تاثير مي‌گذارد، در حالي که واقعيت اين است که برخي از آنان در اثر فشار اين هواداران ناگزير به واکنش شدند. شبکه‌هاي غيررسمي هواداري در قالب فالوير يا در برخي شبکه‌هاي اجتماعي يا حول بازي‌هاي آنلاين محلي براي گفت‌وگو و تبادل نظر و رسيدن به تفاهم فراهم کرده است. کاربر و هوادار دهه هشتادي ايراني کارکرد اختصاصي و ابتکاري از اين شبکه‌هاي هواداري ارايه کرده است. بسياري از اين نوجوانان پيش از اين کنش سياسي نداشتند، اما در ماجراي اخير کنش داشتند و چهره‌هاي محبوبشان را هم وادار به موضع‌گيري کردند. اين اتفاق جديدي است که معنای گروه مرجع را تغيير داده است. سال‌هاست که يکي از شکل‌هاي هويت‌يابي نوجوانان ايراني در شبکه‌هاي هواداري سلبرتي‌ها و گروه‌هاي موسيقي است. امسال اتفاق مهمي به نظرم رخ داد و کنش اجتماعي ميان آنان بود. در کارهاي پژوهشي که آقاي محمد رهبري درباره شبکه‌هاي اجتماعي دارند، امسال جمعيت نسبتاً بزرگي در يکي از گرافهاي واکنش به کشته شدن مهسا اميني ظهور کرد که حول يکي از گروه‌هاي موسيقي شکل گرفته‌اند و پيش از اين با اين هويت کنش اجتماعي يا سياسي نداشتند. حجم اين جمعيت تقريباً برابر با ارزشي‌هاي راديکال تويتر بود. اين خيلي نکته مهمي است.

اين روزها و در جريان کشاکش‌هاي سياسي، هر يك از جناح‌ها و گروه‌هاي سياسي رايج سعي مي‌کند تفسير خود را از حضور دهه هشتادي‌ها در عرصه اجتماعي و سياسي ارايه کند. يکي مي‌گويد آنها فريب خورده‌اند، يکي مي‌گويد بسيار باهوش و زيرکند، يکي مي‌گويد خيلي بهتر از پيشينيان مي‌فهمند، يکي مي‌گويد اينها که در خيابانند، نماينده اين نسل نيستند و دهه هشتادي‌هاي واقعي اين کارها را نمي‌کنند و ... نظر شما درباره اين ديدگاه‌هاي مختلف و انتظارات

گوناگون چیست به ویژه که دیدم شما در مطلبي درگیر کردن نوجوانان در نزاعهاي خياباني را به لحاظ اخلاقي مذموم و ناپسند مي‌دانيد. در تمام اين گفتوگو تلاش من اين بود که بگويم دهه هشتادي يك توده هم‌شکل نيست. دهه هشتادي‌ها هم بسيار متنوعند. در خيابان هم در دو جبهه مقابل هم از دهه هشتادي‌ها بودند و خواهند بود. بخشي از آنان هم مشغول درس و مدرسه و دانشگاهند و علاقه‌اي به حضور در خيابان ندارند. نزديك ۲۵ درصد آنان دسترسي به گوشي هوشمند ندارند. بخشي از آنان در روستا زندگي مي‌کنند. بخشي از آنان به خارج از ايران مهاجرت کرده‌اند. بخشي از آنان خانواده‌هاي پولدار دارند و بخشي در فقر به سر مي‌برند. بخشي از آنان مذهبي‌اند و در آيين‌هاي مذهبي مشارکت فعال دارند و بخشي از آنان با دين ميانه‌اي ندارند. گذشته از اين دسترسي‌هاي‌شان به منابع دانش و ارزش هم گسترده و متنوع و در عين حال متفاوت است و حوزه علايقشان هم گسترده و متنوع است. طبيعي است که اين تفاوت‌ها، باعث ميشود که ما با گروه‌هاي متنوعي روبه‌رو شويم که در برابر رویدادها، کنش‌ها و واکنش‌هاي متفاوتي داشته باشند و بايد حواسمان باشد اين اصطلاح دهه هشتادي‌ها از يك کل منسجم يکپارچه يکسان حکايت نمي‌کند، بلکه از گروه‌ها و افراد متنوعي حکايت مي‌کند. با همه اين تفاوت‌ها شرايط تغيير کرده است و تغيير شرايط باعث شده است که آنان ويژگي‌هاي مشترکي پيدا کنند يا در موقعيت‌هاي مشابهي قرار بگيرند و در قالب اين ويژگي‌هاي مشترک يا موقعيت‌هاي مشابه بتوانيم آنان را از نسل‌هاي قبلي متمايز کنيم که درباره‌شان صحبت کرديم. آن بحث من درباره نوجوانان زير ۱۸ سال بود. به نظرم دعوت نوجوانان زير ۱۸ سال به خيابان براي درگيري از دو طرف ماجرا غيراخلاقي است. درگير کردن کودکان به نظرم غيراخلاقي است، منتها گاهي برخي هدف‌هايي را دنبال مي‌کنند که فکر مي‌کنند از جان آدم مهم‌تر است و اين بحث را نمي‌پذيرند.

در پايان بفرماييد با توجه به تجربه‌تان و شناختي که از جامعه ايران و نسل‌هاي جوان آن داريد، ارزيابي‌تان از آينده اين نسل چیست؟ آيا به آنچه پيش روست خوشبين هستيد يا نگرانيد؟ توصيه يا پيشنهادتان براي نسل‌هاي پيشين براي مواجهه با اين نسل چیست؟

درباره آينده ايران سخن گفتن، خيلي دشوار است. بسياري از آينده‌نااميدند، برخي درباره آينده دچار توهمند و منتظر تغييرات بزرگند. اين روزها معني پيش‌بيني و آرزو خلط شده است. برخي از فعالان و چهره‌هاي رسانه‌اي آرزوي‌شان را در قالب پيش‌بيني مي‌گويند. من به آينده ايران خوشبينم نه به اين دليل که مثل برخي از تحليلگران دنبال اتفاق بزرگي باشم، بلکه به اين دليل که فکر مي‌کنم اتفاق بزرگي رخ داده است. معمولاً حاکميت و برخي از مخالفانش

شکست و پیروزی را با معیار تغییر در ساختار سیاسی می‌سنجند. به نظرم دست‌کم از طرف حکومت سنجش پیروزی یا شکست با این معیار به مثابه پنهان کردن درد اصلی است و پاک کردن صورت‌مساله. من موفقیت را با این معیار نمی‌سنجم و تغییرات پایدارتر فرهنگی برایم مهم است. با این معیار که من ارزیابی می‌کنم، به آینده ایران خوشبینم. فکر می‌کنم اتفاق بزرگی در خانواده و جامعه ایرانی رخ داده است. برخی از نگرانی‌هایی که درباره یکپارچگی ایران داشتم از بین نرفته ولی کمرنگ‌تر شده است. اینکه هنوز نسل جوان زیر نام ایران می‌توانند، در جست‌وجوی زندگی بهتر باشند، برایم مهم است. رواداری و دگرپذیری این نسل و عبورشان از دو قطب‌سازی‌ها و پشت سر گذاشتن دیگری‌سازی به‌رغم همه تبلیغات رسانه‌ای پرحجم این سال‌ها برایم نقطه‌های نورانی هستند. با یاری از این نقطه‌های نورانی از تاریکی خشونت‌ها و خشم‌ها عبور می‌کنم تا دچار فروپاشی روانی نشوم.



سید آبادی

اتفاق بزرگی در خانواده و جامعه ایرانی رخ داده است
نسل جدید از دو قطب‌سازی‌ها و دیگری‌سازی عبور کرده است
این نسل در ایران فقط حاصل انقلاب فناورانه نیست
خانواده ایرانی به تدریج نسبت به نوجوانان مهربان‌تر و پذیرا‌تر
شده است
در خانواده و جامعه مدنی صدای نوجوانان شنیده می‌شود، اما در
ساختار سیاسی نه
ساختار سیاسی از جامعه و خانواده عقب افتاده است
نسل جدید نسل موبایلی است
استفاده دخترها از اینترنت بیشتر از پسرهاست

این نسل به دلیل اینکه بومیان دیجیتال هستند، امکان زیستن در دنیاهای موازی را دارند

از خانواده‌های کنترل‌گر- پشیمان به خانواده‌های پشیمان- راهنما حرکت کرده‌ایم
این نسل به یک باره از همه بازیگران میدان سیاست عبور کرده است

یک جور گرایش روشنفکرستیزی در بین برخی از اپوزیسیون شکل گرفته است

رابطه بین دهه هشتادی‌ها و چهره‌های محبوبشان اولاً تک‌چهره‌ای و تک‌ساحتی نیست، ثانیاً دو طرفه است

دهه هشتادی یک توده هم‌شکل نیست. آنها بسیار متنوعند
دعوت نوجوانان زیر ۱۸ سال به خیابان برای درگیری از دو طرف
ماجرای غیراخلاقی است

من به آینده ایران خوشبینم
هنوز نسل جوان زیر نام ایران می‌توانند، در جست‌وجوی زندگی بهتر باشند

منبع: روزنامه اعتماد 3 آبان 1401 خورشیدی